**باسمه تعالی**

خارج اصول

۱۴/۰۲/۹۳ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - تأثیر اجزای جمله در شکلگیری مفاد سایر اجزاء - انصراف از سنخ دلالتهای اطلاقیست یا دلالتهای سکوتی ؟

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**دلالت اطلاقی یا دلالت سکوتی**

یکی از بحثهای در جلسه قبل از بحثهای جلسه قبل این بحث بود که از عوامل مؤثر در تکوین ظهور اطلاق هست و یکی از اقسام دلالت، دلالت اطلاقی یا دلالت سکوتی هست یکی از مثالهای این بحث را دلالت کلمه ثقه بر وثاقت شخص در امور مرتبط با آن دانستیم گفتیم که دلالت سکوتی قضیه اقتضاء می‌کند که وقتی ما گفتیم فلانی ثقه هست مراد از ثقه وثاقت در امور مربوط به آن موضوع هست اگر گفتیم راوی ثقه است یعنی در امور مربوط به روایت گفتیم که پزشک ثقه است یعنی در امور مربوط به طبابت و همین طور در سایر موضوعات حالا بحثی که امروز می‌خواهم دنبال کنم این بحث هست که خب گاهی اوقات این معنایی که دلالتش دلالت اطلاقی است احساس بشود که این دلالت به تدریج تبدیل می‌شود به دلالت وضعی نحوه تبدیل دلالت اطلاقی به دلالت وضعی چه شکلی هست به تعبیر دیگر وضع تعیّنی در موارد دلالت اطلاقی و سکوتی چگونه تصویر می‌شود مثلاً همین کلمه ثقه ولو اصلش دلالتش بر راستگو بودن راوی به دلالت سکوتی و اطلاقی است ولی الان دیگر کلمه ثقه را که شما به کار می‌برید معنای راستگو فهمیده می‌شود دیگر آن حالت اطلاقی که قبلاً داشته ندارد بحث این است که چطور می‌شود که دلالت ثقه از دلالت اطلاقی به دلالت وضعی تبدیل بشود این موضوع کلام ماست ما برای اینکه این بحث را روشن کنیم باز می‌گردیم به بحثی که مرحوم شهید صدر در بحث نحوه تبدیل دلالت مجازی به وضع تعیّنی در مورد آن صحبت کنیم بعد از آن بحث به بحث خودمان ارتباط بر قرار کنیم خب گاهی اوقات آقایان می‌گویند ما وضع تعیّنی داریم وضع تعیّنی به کثرت استعمال یک واژه‌ای که ابتداءً دلالتش دلالت مجازی

هست با کثرت استعمال این دلالت می‌شود دلالت حقیقی و یک نوع وضع تعیّنی پیدا می‌شود خب شهید صدر در اینجا یک بحث مفصلی در مورد این کردند من کل بحث را نمی‌خواهم وارد بشوم فقط آن قطعه‌ای که خود ایشان اختیار کردند را متعرض می‌شوم آن این است که شهید صدر می‌فرمودند حقیقت وضع ایجاد ... یعنی تحقق قرن اکید بین لفظ و معنی هست و با کثرت استعمال ولو به نحو مجازی این قرن اکید بین لفظ و معنی ایجاد می‌شود و خب این اشکال را ایشان مطرح می‌کنند که استعمالات زیادی که در مورد مجاز هست استعمال با قرینه هست پس بنابراین نتیجه‌اش این می‌شود که قرن اکید بین لفظ و قرینه این مجموع مرکب یا لفظ مقیّد به قرینه این مفهوم مقیّد با معنی حاصل می‌شود پس چطور می‌شود که به تدریج آن قرینه نقش خودش را از دست می‌دهد و قرن اکید بین لفظ ولو بدون قرینه و معنی ایجاد می‌شود ایشان در پاسخ می‌فرمایند که چون قرینه‌ای که در این استعمالات هست یک قرینه شخصی نیست قرائن مختلف قرینه لفظیه، حالیه، حالا حالیه ارتکازیه غیر ارتکازیه. قرائن مختلف و انحاء مختلف قرائن هست این باعث می‌شود که بین آن چیزی که در تمام این استعمالات مشترک هست و معنی قرن اکید ایجاد بشود که آن اصل لفظ هست و طبیعتاً ایجاد قرن اکید بشود می‌خواهیم ببینیم آیا شبیه این مطلب در ما نحن فیه می‌شود دنبال کرد پاسخ مطلب این هست که به نظر می‌رسد که آن دلالتی که اولاً مثلاً در مثال ثقه البته در مثال ثقه عرض کنم مثال ثقه‌ای که زدم دو جنبه دارد این دوتا جنبه را باید از هم یک مقداری تفکیک کرد یک جنبه این هست که ثقه دلالتش با توجه به مقام است یعنی با توجه به آن موضوع خاصی که متکلّم ... اینکه در مورد راوی چون دارد صحبت می‌کند آن راوی، راوی بودن راوی مقام صحبت راوی باعث می‌شود که مراد وثاقت در امور مربوط به روایت باشد این یک نکته، ‌نکته دوم اینکه سکوت در ذکر آن خصوصیات باعث می‌شود که وقتی می‌گوییم ثقه هم ... حالا ما که می‌گفتیم هم ثقه در مذهب استفاده می‌شود هم وثاقت در ... وثاقت گفتاری استفاده می‌شود همه اینها استفاده می‌شود ما در واقع این کلمه ثقه چند، یعنی وقتی وضع تعیّنی پیدا می‌کند چندتا چیز در این مثال خاص تغییر کرده این

است که این مثال، مثال چند شکلی است حالا من مثالی که فکر نکردم علی القاعده باید مثال داشته باشیم مثالی که یک جهت خاص داشته باشد ولی این مثال از چند جهت بین آن معنای اولیه و معنایی که بعداً لفظ در او وضع تعیّنی پیدا کرده فرق دارد اولاً دیگر دلالتش به اعتبار مقام راوی بودن و اینها نیست اگر گفتیم مثلاً این پزشک هم ثقه است معنایش این است که راستگو است؟ اگر گفتیم نمی‌دانم آن بناء هم ثقه است یعنی راستگو است؟ اصلاً ثقه مرادف راستگو معنا شده به تدریج این نکته، نکته دوم اینکه ما می‌گفتیم اطلاق لفظ ثقه در مورد خود راوی هم اقتضاء می‌کند که مراد وثاقت در امور مربوط به روایت هست که اطلاق قضیه می‌کرد حتی مذهبش هم امامی باشد و مذهبش هم صحیح باشد در مذهب هم مورد اعتماد باشد ولی این مطلب در معنای وضع تعیّنی پیدا کرده ثقه نیست ثقه به معنای راستگو هست چطور می‌شود که آن یک نوع خاص می‌شود و امثال اینها این هم یک نکته دیگر هست که باید مورد بحث قرار بدهیم.

پرسش: اینک یک وضع تعیّنی پدید می‌آید حتماً و لزوماً به خاطر یک استعمال مجازی قبل از آن است یا نه ممکن است به خاطر کثرت استعمال حقیقی در یک فردی ... پاسخ: نمی‌شود استعمال حقیقی در یک فرد بشود حالا اجازه بدهد در مورد این من بعد صحبت می‌کنم من صحبت دارم در این موردش عرض می‌کنم این می‌خواهم بعداً تفصیل بدهم. اجازه بدهید.

خب این در این مثال یک پیچیدگی چندگانه‌ای وجود دارد باید مثالهای دیگری پیدا کرد که دقیقاً همان معنایی که از اطلاق استفاده می‌شود بتوانیم معنای وضعی را برایش تصویر بکنیم حالا من منهای مثال بحث را دنبال کنیم ببینید بحث این هست که اگر یک لفظی در جایی که مطلق بود به قرینه اطلاق معنایی را افاده کرد آن راه حلی که شهید صدر مطرح کردند که چون قرینه یک قرینه مختلف هست به یک شکل نیست مختلف النوع هست به نظر می‌رسد اینجا نمی‌‌آید چون در تمام مواردی که این دلالت اطلاقی شکل می‌گیرد یک قرینه واحد هست آن قرینه اینکه هیچ نبودن قرینه بر خلاف تمام این جنبه عدمی جهت واحد هست نبودن چیزی که بر خلاف آن معنای اطلاقی دالّ باشد یک امر واحد هست و این امر واحد به هر

حال دخالت دارد در شکل‌گیری دلالت اطلاقی آن هم قبلاً توضیح دادیم از نوع جزء المقتضی است مانع هم نیست جزء المقتضی هست و امثال اینها این است که به نظر می‌رسد ممکن است بگوییم راه حلی که شهید صدر آنجا مطرح می‌کند اینجا نمی‌توانیم ما آن را تطبیق کنیم ولی من برمی‌گردم دوباره به همان بحث شهید صدر بحث را از یک زاویه دید دیگر مطرح می‌کنم آن این است که آیا مشکل ما در بحث تبدیل دلالت مجازی به دلالت وضعی به نحو وضع تعیّنی فقط مشکل قرینه است؟ یا مشکل عمیق‌تر از این هست ما قبلاً در بحث دلالت مجازی گفتیم مجاز همیشه با یک ادعا همراه است یعنی متکلّم ادعا‌می‌کند که این که این مورد ما حقیقتاً جزء افراد معنای حقیقی است اگر می‌گوییم «رأیت اسداً یرمی» در مقام ادعا، ادعای رؤیت شیر حقیقی وجود دارد بحث این است که چطور می‌شود که به تدریج این ادعا گم می‌شود این مهمتر از بحث قرینه است و این چطور می‌شود که آن ادعا گم می‌شود این باید تحلیل کرد توضیح بیشتر این مطلب یک نکته‌ای هست که ما در بحث دلالت مجازی عرض می‌کردیم در دلالت مجازی خب ما می‌گفتیم که اختلافی که هست که آیا مستعمل‌فیه در موارد مجازی معنای حقیقی است؟ و تجوّز به نحو مجاز مشهور به مجاز سکاکی است؟ یا نه استعمال در غیر ما وضع له هست؟ ما در این بحث این طوری توضیح می‌دادیم که اینجا بین دو مرحله خلط شده یک مرحله دلالت استعمالی مدلول استعمالی و مدلول تفهیمی، مدلول استعمالی مدلولی هست که لفظ قالب برای اوست و مدلول تفهیمی چیزی است که لفظ را برای افهام آن معنی استفاده می‌کنیم ولی لفظ قالب آن معنی نیست ما در «رأیت اسداً یرمی» اسد را در مستعمل‌فیه‌اش همان معنای حقیقی است ما اسد را قابل قرار دادیم برای حیوان مفترس ولی یک مدلول تفهیمی از این جمله استفاده می‌شود که این مدلول تفهیمی متفاوت با آن مدلول استعمالی هست من نمی‌خواهم با استعمال لفظ اسد در معنای حقیقی خودش تفهیم کنم که من واقعاً یک شیر بیابانی را دیده‌ام بلکه می‌خواهم معنی را تفهیم کنم که من کسی را دیده‌ام که در شجاعت به سان شیر بود این مدلول تفهیمی غیر از آن مدلول استعمالی هست خب حالا ببینیم ما می‌خواهیم ببینیم آیا چه اتفاقی رخ می‌دهد در

مواردی که وضع دلالت مجازی تبدیل می‌شود به وضع تعیّنی به نظر می‌رسد که این همدوشی مدلول استعمالی با مدلول تفهیمی در استعمالات متکرره سبب می‌شود که کم کم آن دلالت تفهیمی جای دلالت استعمالی را بگیرد یعنی قالب قرار گرفتن لفظ برای این معنی به تدریج این لفظ یک ارتباطی به عنوان به آن معنی پیدا می‌کند کانّ قالب او می‌شود با قالب او شدن آن وضع تعیّنی شکل می‌گیرد یعنی وضع تعیّنی تبدیل مدلول تفهیمی به مدلول استعمالی است این نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم این است البته یک توضیح دیگری اینجا هم بدهم بحث مدلول تفهیمی گاهی اوقات یک چیزی مدلول استعمالی می‌شود که به یک معنی هم مدلول تفهیمی هم نیست توضیح ذلک این است که ما یک بحثی را مطرح کردیم سابقاً در مورد فرق بین مورد استعمال و مستعمل‌فیه ما می‌گفتیم در آیه شریفه‌ای که «وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَی الْمَدینَةِ یَسْعی»‌(القصص, 20) که در مورد می‌گویند حبیب نجار بوده این حبیب نجار کلمه رجل اینجا در حبیب نجار استعمال نشده رجل در حبیب نجار استعمال نشده بلکه رجل در معنای خودش استعمال شده ولی مورد استعمالش حبیب نجار بوده بنابراین این دوتا را از همدیگر باید جدا کرد اینکه ما یک عنوان کلی را در مورد یک شخص به کار ببریم یا عنوان کلی را به معنای آن شخص اصلاً مرادف آن شخص به کار ببریم به طوری که مستعمل‌فیه‌اش آن شخص باشد آن مجاز است و احیاناً غلط هست بنابراین این دوتا را باید از همدیگر تفکیک کرد خب من عرضم این است که گاهی اوقات اگر مورد استعمال یک واژه یک معنایی یک موردی باشد گاهی اوقات این مورد استعمال اگر خیلی متکرر بشود مورد استعمال می‌شود مستعمل‌فیه بین مورد استعمال و مستعمل‌فیه آن چیز پیدا می‌کند مثلاً فرض کنید که کلمه ضریر به معنای آسیب دیده است اصل معنای لغویش ولی یکی از معانی ضریر نابیناست به نظر می‌رسد که این نابینا وضع تعیّنی همان آسیب دیده است ضرر دیده است چون هِی در مورد نابینا آسیب دیده را به کار بردند آسیب دیده را به کار بودند ضریر را به کار بردند به همان معنای اصلی لغویش ولی چون در این مورد خاص زیاد استعمال شده معنای مورد در مستعمل‌فیه اشراب شده و به تدریج این

معنای خاص را پیدا کرده این از این طرف، از آن طرف گاهی اوقات ممکن است فرض کنید که حالا من مثال عینی‌اش را الان یادم نیست ولی می‌شود تصویر کرد و احتمالاً هم باید مثال عینی داشته باشد آن این است که مثلاً کلمه رجل به معنای مرد است وی به تناسبات حکم و موضوع گاهی اوقات از رجل مطلق انسان اراده می‌شود در مقام مدلول تفهیمی ما گفتیم «رجل شکّ بین الثلاث و الاربع» مدلول استعمالی رجل مرد است ولی یک مدلول تفهیمی رفع از این جمله به تناسبات حکم و موضوع می‌فهمد یک قضیه عامی از اینجا می‌فهمد که کل شاکّ وجب علیه البناء علی الاکثر مثلاً یک چنین چیزی را به عنوان مدلول تفهیمی با الغاء خصوصیت از مورد با حمل موضوع ملفوظ بر مثالیت یک مدلول عامی از آن استفاده می‌کنیم ما می‌خواهیم بگوییم که این تصویر دارد که این مدلولی که مدلول تفهیمی هست و خارج از مدلول استعمالی هست تبدیل بشود به مدلول استعمالی به دلیل اینکه مثلاً خیلی وقتها در مثالهای مختلف در تناسبات حکم مختلف کلمه رجل به کار برده بشود و مراد مطلق انسان باشد مراد که می‌گویم به همین معنی یعنی مراد تفهیمی ما مطلق انسان باشد این مراد تفهیمی می‌تواند تبدیل بشود به مراد استعمالی به دلیل تکرر به کارگیری این واژه به عنوان مثال این یک حالتی هست که به نظر می‌رسد که کاملاً تصویر دارد مورد استعمال مستعمل‌فیه بشود مدلول تفهیمی مدلول استعمالی بشود و این نحوه هست که دلالت از دلالت مجازی به دلالت حقیقی ارتقاء پیدا می‌کند در واقع تبدیل مدلول تفهیمی یا مورد استعمال به مستعمل‌فیه. به نظر می‌رسد شبیه همین مطلب را می‌شود در بحث دلالت اطلاقی پیاده کرد فرض کنید که ما اگر حالا آن مثال ثقه را از جنبه‌های مختلفش من تحلیل بکنم مثال ثقه یک نکته‌اش ممکن است این باشد که ثقه ولو به جهت کثرت استعمال در کلمات فقهاء و علماء و اینها در معنای راستگویی به اعتبار ... یعنی دو نکته است یکی اینکه ثقه چرا به معنای وثاقت در امور مربوط به آن موضوع خاص نباشد در مورد خصوص راستگویی به کار برود این علتش ممکن است کثرت به کارگیری واژه ثقه در کلمات فقهاء رجالیون و امثال اینها ولو ابتداءً این ثقه به قرینه مقام در یک معنایی به کار برده

می‌شود آن قرینه مقام باعث می‌شود که این ثقه در آن معنی یعنی آن مقام دخالت پیدا می‌کند بر اینکه یک مدلول تفهیمی خاصی برای این واژه شکل بگیرد ولی این قرینه مقام گاهی این قدر متکرر می‌شود که آن چیزی که ابتداءً مدلول تفهیمی است به تدریج تبدیل به مدلول استعمالی بشود لفظ ثقه اصلاً قالب بشود بر این معنی یا به تعبیر دیگر آن مطلبی که عرض کردم همین که مورد استعمالش تکرار بشود مورد استعمال تبدیل می‌شود به مستعمل‌فیه. این یک حالتی هست که چیز است یعنی همان نکته‌ای که اصلاً این قرن اکید را ایجاد می‌کند که بحث تداعی معانی است تداعی معانی قوامش به مستعمل‌فیه بودن نیست همین که در مورد استعمال هم وجود داشته باشد کافی هست برای اینکه آن تداعیی معانی که اصل قرن اکید ناشی از ایجاد آن تداعی معانی است حاصل بشود و همین باعث می‌شود که آن چیزی که ابتداءً مورد استعمال است به تدریج تبدیل به مستعمل‌فیه بشود آن یک نکته قضیه است یک نکته دیگر اینکه ما می‌گفتیم کلمه ثقه اگر قید نیاید به معنای ثقه امامی یعنی هم از جهت وثاقت هم از جهت مذهب وثاقت دارد دارد ولی الان ثقه را که ما به کار می‌بریم دیگر وثاقت در مذهب از آن استفاده نمی‌شود این به چه شکل به این نحو در می‌آید اینجا چیزی شبیه همان حرفی که شهید صدر مطرح می‌کردند می‌خواهیم مطرح کنیم آن این است ببینید ما در استعمالات مختلف گاهی اوقات می‌گوییم فلانی ثقةٌ یعنی چه؟ یعنی امامیٌ صدوق مثلاً مفروض این است گاهی اوقات می‌گوییم فلانی ثقةٌ واقفی ولو به قرینه اینکه واقفی را قید زدیم ثقةٌ از آن بیشتر از صدق گفتاری استفاده نمی‌شود ثقةٌ عامی صدق گفتاری بیشتر از آن استفاده نمی‌شود ببینید در استعمالات عدیده‌ای که هست آن مفهوم مشترکی که در همه این موارد از واژه ثقه استفاده می‌شود آن مفهوم راستگویی است ولو علت استفاده شدن بیشترش سکوت هست و استفاده نشدنش این است که یک قید واقفیٌ نمی‌دانم فطحیٌ، فاسد المذهب امثال اینها به آن اضافه شده ولو آن جهات هست ولی به هر حال در جمیع این استعمالات یک مفهوم مشترکی در واژه ثقه وجود دارد آن راست‌گفتاری است این مفهوم مشترک باعث می‌شود که بین ثقه و این راست‌گفتاری یک قرن اکید ایجاد بشود و این همان

وضع تعیّنی هست که شکل می‌گیرد من می‌خواهم بگویم حتی حالا این را می‌خواهم عرض بکنم که اینکه شهید صدر می‌فرمودند که چون قرینه در استعمالات مختلف، مختلف السنخ است یا مختلف الفرد هست بنابراین بین این لفظ و آن معنی ارتباط بر قرار می‌شود من می‌خواهم عرض کنم که این تحلیلی که ما می‌خواهیم ارائه بدهیم که در واقع مورد استعمال به مستعمل‌فیه تبدیل می‌شود یا مدلول تفهیمی به مدلول استعمالی تبدیل می‌شود این خیلی درش آن جهتی که شهید صدر روی آن تکیه دارد که آن قرینه نمی‌‌دانم مختلف السنخ هست یا نیست آن خیلی دخالت ندارد آن که هست ارتباط دائمی که بین این مورد استعمال و آن معنی وجود داشته باشد ولو با یک قرینه‌ای وجود داشته باشد ولو با این قرینه باشد همین ارتباط، این نکته را هم ضمیمه بکنم آن قرینه این طور نیست که جزء‌الدالّ باشد آن قرینه کمک می‌کند ما از این معنی از این لفظ این معنی را بفهمیم تکرر اراده یک لفظ از یک معنی ولو با قرینه مانعی ندارد ما همان ارتقاء از معنای مدلول تفهیمی به مدلول استعمالی را استفاده کنید این است که می‌خواهم عرض کنم که نکته اصلی تحلیل حقیقت دلالت مجازی هست خلاصه عرض من این هست که وضع تعیّنی به دو شکل صورت می‌گیرد یا تبدیل مدلول تفهیمی به مدلول استعمالی هست فرق مدلول تفهیمی و مدلول استعمالی هم این است که قالب بودن لفظ برای معنی در مدلول تفهیمی وجود ندارد و در مدلول استعمالی وجود دارد این یک صورت، یک صورت دیگر که مورد استعمال تبدیل می‌شود به مستعمل‌فیه باز هم آن هم نکته‌اش همین است که مستعمل‌فیه باید قالب لفظ باشد لفظ قالب باشد بر این مستعمل‌فیه و اینها همه‌اش به خاطر کثرت همراهی نه حالا استعمال تعبیر نکنید

پرسش: ... پاسخ: استعمال به آن معنای خاص نیست یعنی اینکه لفظ را در او قالب قرار بدهیم نیست استعمال یعنی همدوشی، همدوشی آن چیزی که منشأ قالبیت چه بسا بشود همان همدوشی است

پرسش: کثرت همدوشی در استعمالات پاسخ: بله در استعمالات، کثرت همدوشی در استعمالات حالا این هم همدوشی که ما تعبیر می‌کنیم همراهی تعبیر می‌کنیم

این همراهی چه به نحو مدلول تفهیمی باشد چه به نحو مورد استعمال باشد هر چی باشد همین‌ها کافی هست برای اینکه آن را تبدیل کند به وضع تعیّنی

پرسش: مثلاً کلمه شیعه معنای اصلی‌اش اصلاً خیلی عام بود گسترده است ولی حالا دیگر شیعه یعنی، شیعة علیٍ پاسخ: همین طور است این هم همین طور است.

حالا یک نکته‌ای اینجا من عرض بکنم گاهی اوقات همین واژه‌ای که شما به کار می‌برید کلمه رسول اینکه در مورد پیامبر خاتم صلوات الله علیه به کار می‌بریم خیلی وقتها الرسول و النبی الف و لامش الف و لام عهد حضوری بوده است یا النبی الف و لامش الف و لام عهد حضوری بوده است ولی به تدریج دلالت این واژه از آن الف و لام عهد حضوری باعث می‌شود که کل این واژه خودش یک نوع وضع تعیّنی پیدا کند شیعه هم همین هست اول الشیعه که تعبیر می‌کردند الف و لامش یک نوع عهد بوده عهد ذهنی بوده یعنی همان شیعه‌ای که روایت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) کانّ به آن ناظر است «شیعة علی هم الفائزون» «یا علی انت و شیعتک هم الفائزون» روایتهای متعددی که در مورد شیعه به کار رفته امثال اینها. تکرر کاربرد واژه شیعه در مورد ولو شیعه مضاف در مورد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) باعث می‌شده که الف و لام الشیعة‌عهد باشد یعنی چند مرحله می‌گذرد ابتداءً الشیعة عهد هست به قرینه شیعة فلان،‌شیعة علیٍ امثال اینها ولی به تدریج این شیعه یک نوع تعیّن پیدا می‌کند چون در واقع آن شیعیان هویت خودشان را به آن روایاتی می‌دانند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) در فضائل شیعه بیان کرده این باعث می‌شود به تدریج این را در فرق الشیعة نوبختی ببینید من این را مطلبی بود که آدم به نحو وضوح به نظرش می‌رسد یک مقاله‌ای هم نوشتم حالا شاید در این بعضی از این چیزهای دیواری چاپ بشود من روایتهای شیعه‌ای که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) در مورد شیعه دارند و ائمه (علیهم السلام) دارند یک مرور و جمع‌بندی روایات هست و امثال اینها یکی از نکاتی که آنجا به ذهنم می‌رسید بعد دیدم در فرق الشیعة نوبختی به آن تصریح شده آن این است ابتداءً یعنی این روایاتی که پیغمبر (صلی

الله علیه و آله و سلّم) در مورد مدح شیعه چیز کرده که روایات زیادی هم هست در روایات شیعه هم اهل تسنن. من سعی کردم روایات مختلفش را به تعبیرات مختلفی که هست اینها را جمع‌آوری کنم یک نظم و انسجامی به آن بدهم این باعث می‌شود که ابتداءً شیعهِ مضاف در مورد پیروان حضرت علی (علیه السلام) زیاد اطلاق بشود و همین شیعهِ مضاف باعث می‌شود که با الف و لام عهد با الشیعة با همان شیعه مضاف زیاد اشاره بشود به تدریج نیاز به آن عهد بودن هم از بین می‌رود و به این تدریج شیعة علیٍ به الشیعة که الف و لامش الف و لام عهد است و به تدریج الشیعة می‌تواند یک به اصطلاح وضع تعیّنی پیدا کند آن شکل بگیرد

پرسش: الف و لام معمولاً یا بالأخره شیعه یا الف و لام دارد یا مضاف دارد همین طوری کم می‌شود داشته باشد پاسخ: نه حالت عادی‌اش را می‌گویم معمولاً همان الشیعة است دیگر می‌خواهیم بگویم الان هم شیعة علیٍ بگویند حالا الان که ما می‌گوییم شیعه، شیعة عثمان که مراد این نیست

پرسش: آن قید می‌خواهد پاسخ: نه مرادم این هست که الان شیعه هم به معنای وضع تعیّنی پیدا کرده عند الاطلاق وضع تعیّنی پیدا کرده والا شیعه مضاف هنوز می‌تواند در غیر آن معنی به برود شیعة عثمان، شیعة معاویة و امثال اینها

پرسش: اگر الف و لا بیایید پاسخ: الان الف و لام الشیعة اگر به کار ببریم دیگر آن حالت عهدی نیست الان دیگر ذهنها به اعتبار اینکه یک روایتی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) وارد شده و امثال اینها در فضائل شیعه، شیعة علیٍ هم الفائزون یعنی یک سری چیزهایی هست ابتداءً اثرگذار هست ولی به تدریج آن چیز خودش را از بین می‌برد یعنی یک تعبیری الحسن و الحسین در مورد اعلام دارند می‌گویند الف و لامش اول للمح قد کان منه نقلا الف و لام لحمیه دیگر. ولی الان دیگر الحسن و الحسین این الف و لام مفهوم لمح ندارد ممکن است در مرحله اول حالت لمحی داشته باشد الف و لام را به کار بردیم برای اینکه کانّ می‌گویند به آن معنای اصلی خودش اشاره داشته باشد ولی به تدریج دیگر آن معنای لمحیه‌اش از بین رفته آن یک مفهوم اولیه است این الف و لام عهد هم در الشیعة یا الرسول الان «قال الرسول»، «قال النبی (صلی الله علیه و آله و سلّم)» قال

النبی اینجا در النبی دیگر به معنای پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلّم) هست نه اینکه النبی به اصطلاح اشاره باشد به اینکه نبی حاضر دیگر این چیزها نیست نبیّ ما، حاضر به معنای نبیّ امت ما قال النبی، اینکه حاضر که می‌خواهیم بگوییم یعنی نبیّ امت ما نبیّ که مربوط به ما هست نبیّنا یعنی الف و لامش به جای مضاف الیه قال نبیّنا

پرسش: ... پاسخ: نه مفهوم النبیّ به معنای نبیّنا به کار رفته یعنی ابتداءً

پرسش: الف و لامش همان عهد باشد پاسخ: این طور نیست وجداناً این طور نیست این طور نیست که ما النبیّ را که می‌خواهیم بگوییم نبیّ ما می‌فهمیم بعد از نبیّ ما ... آخر اینها وقتی که الف و لام عهد باشد یعنی دو مرحله چیز دارد ببینید حالا وقت گذشته من این را بعداً یک توضیحی می‌خواهم بدهم گاهی اوقات شما مثلاً یک لغتی از یک زبان دیگری را که می‌خواهید ترجمه کنید ابتداءً در ذهن‌تان به لغت فارسی ترجمه می‌کنید بعد از لغت فارسی به معنای مطلب می‌رسید ولی گاهی اوقات این قدر تکرر استعمال می‌شود از همان لغت خارجی مستقیماً‌به معنی می‌رسید در یک لغت واحد هم عهد این طوری است واژه به معهودش اشاره دارد معهودش به معنی. ولی گاهی این قدر این ارتباط زیاد می‌شود آن واسطه حذف می‌شود اینها این شکلی است به تدریج آن واسطه حذف می‌شود. حالا ادامه بحث إن شاء الله فردا.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»